

موانع جریان قاعده ملازمه در سلسله معالیل احکام شرعی و برخی تطبیقات آن

جواد شفیعی افجدی^۱

چکیده

قاعده ملازمه بین درک عقل و حکم شرعی از قواعد مهم علم اصول است که در مورد گستره آن میان فقها و اصولیون اختلاف است. برخی به کلی منکر آن هستند و برخی دیگر آن را پذیرفته‌اند. در صورت پذیرش ملازمه، آیا در همه موارد حکم عقل، ملازمه با حکم شرع وجود دارد؟ برخی جریان قاعده ملازمه در سلسله معالیل را به دلیل موانعی همچون تسلسل، لغویت و دور، نپذیرفته‌اند. بعضی دیگر، با نفی تسلسل و لغویت و دور به این موانع پاسخ داده‌اند. در این مقاله با روش تحلیلی توصیفی، ادله موافقین و مخالفین قاعده ملازمه در سلسله علل و معالیل مورد بررسی قرار گرفته است و ثابت شده است که قاعده ملازمه در سلسله معالیل به دلیل لغویت جریان ندارد. در نهایت به چهار تطبیق مهم اشاره شده است که در برخی قول به تفصیل، ترجیح داده شده است. توجه به تطبیقات مهم و اصلاح اشتباهات و تفصیل در برخی موارد، از ابداعات این نوشتار است.

واژگان کلیدی: سلسله علل، سلسله معالیل، حکم عقل، قاعده ملازمه.

۱. فارغ التحصیل مرکز فقهی ائمه اطهار (ع)، مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم،

Javadshafie141414@gmail.com

مقدمه

در قاعده معروف ملازمه در علم اصول، ادعا می‌شود که اگر در موردی، عقل مستقل از شرع، به درکی رسید، حکم شرع، ملازم با این درک عقلی است. (مظفر، ۱۴۳۰، ج ۲، ص ۲۹۳) مثل، درک قبح ظلم و حسن عدل توسط عقل که ادعا می‌شود ملازمه با حکم حرمت شرعی ظلم دارد. از آنجا که عقل ادراکات مختلفی دارد، این سؤال مطرح است که منظور از درک عقل در این قاعده چیست؟ برای پاسخ به این سؤال، لازم است که انواع حکم عقل مشخص شود. در نگاه اصولیون، مورد حکم عقل، به دو دسته سلسله علل و سلسله معالیل تقسیم شده است. (خویی، ۱۴۱۸، ج ۱۳، ص ۳۰) برای این دسته از احکام یا به بیان دقیق‌تر، ادراکات عقلی، تعاریف مختلفی ارائه شده است؛ از جمله اینکه برخی فرموده‌اند: حکم عقل در سلسله علل آن است که عقل، مستقل از حکم شرع، هنگامی که با شیء بما هو شیء مواجه می‌شود، حکم به لزوم انجام دادن یا لزوم ترک آن فعل می‌دهد. (علیدوست، ۱۳۹۷، ص ۷۴) این تعاریف هرچند ارزشمند هستند ولی در پاره‌ای از موارد به نحوی اجمال دارند که در قسمت مفهوم‌شناسی به آن بیشتر پرداخته می‌شود؛ اما قسم دیگر حکم عقل، آن است که در سلسله معالیل احکام باشد. برای این دسته از احکام نیز، تعاریف مختلفی ارائه شده است؛ از جمله اینکه حکم عقل در سلسله معالیل آن است که پس از ملاحظه حکم شرع، وجود داشته باشد. (علیدوست، ۱۳۹۷، ص ۷۴) این تعریف نیز به نحوی اجمال دارد که به آن پرداخته خواهد شد.

برخی بیان کرده‌اند که حکم عقل در سلسله معالیل، ملازمه با حکم شرع ندارد؛ زیرا مستلزم تسلسل است. (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۳۲) بعضی دیگر بیان کرده‌اند که پذیرش ملازمه در سلسله معالیل، موجب دور می‌شود؛ (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۴۱۱) بعضی دیگر، علت را لغویت ملازمه دانسته‌اند؛ (خویی، ۱۴۱۸، ج ۱۳، ص ۳۰) لذا، برای اثبات قاعده ملازمه در سلسله معالیل، باید به این اشکالات جواب داده شود. برخی از اصولیون، در فرض قبول کبرای قاعده ملازمه، قائل به تفصیل شده‌اند؛ منظور این است که در برخی موارد سلسله معالیل، قائل به جریان و در برخی موارد دیگر، قائل به عدم جریان

شده‌اند. (شهیدی، <https://B2n.ir/tz2853>)

مقالات گوناگونی در موضوع قاعده ملازمه نوشته شده است؛ به عنوان نمونه می توان به مقالات «بررسی کاشفیت حکم عقل عملی از حکم شارع» نوشته آقای مصطفی بابازاده و «تجری در حوزه فقه و اصول» اثر آقایان علیرضا امینی و سید علی پورمنوچهری و «قاعده الملازمة بین حکم الشرع و حکم العقل» اثر خانم ربابه احمدیگی اشاره کرد. بعضی از این مقالات، در ضمن پرداختن به موضوع قاعده ملازمه به بررسی حکم عقل در سلسله علل و معالیل پرداخته اند؛ ولی بحث آن ها کامل نبوده است؛ زیرا به همه ادله و اقوال پرداخته نشده است و همچنین در آن مقالات از نظرات معاصرین نیز استفاده نشده است. در این مقاله سعی شده است که نقایص قبلی برطرف شود و نتایج دقیق تری ارائه گردد. از دیگر نکات برجسته این مقاله، توجه به برخی تطبیقات مهم و اختلافی بحث است.

با مراجعه به کتب اصولی و فقهی مشخص می گردد که هر چند پذیرش ملازمه میان حکم عقل و شرع، مسئله ای اختلافی بوده است؛ اما باید توجه داشت کسانی که قائل به وجود ملازمه میان حکم عقل و شرع بوده اند، غالباً در مورد قاعده ملازمه در سلسله علل صحبت می کردند؛ زیرا غالباً مثال هایی را تصور می کنند که در طول حکم شرعی نیستند، بلکه با حکم عقل به دنبال فهمیدن اصل حکم شرع هستند نه آنچه مرتب بر حکم عقل است. مؤید دیگر هم آن است که مخالفین قاعده ملازمه در هنگام رد ملازمه، معمولاً به اصل درک حکم عقل یا وجود ملازمه، اشکال کرده اند در حالی که مشکلات جریان قاعده ملازمه در سلسله معالیل به سبب شبهه تسلسل، دور و لغویت است و کسی در وجود حکم عقل اختلاف ندارد. مؤید دیگر این برداشت که برخی از قائلین به وجود ملازمه، جریان این قاعده را در سلسله معالیل نپذیرفته اند. (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۳۲)

باتوجه به اختلافی بودن انظار و ادله مسئله در دو ناحیه سلسله علل و سلسله معالیل، هر چند شایسته است که بحث در دو قسمت بررسی شود؛ ولی به جهت گسترده مباحث، تنها به قسمت دوم: یعنی سلسله معالیل می پردازیم؛ البته افرادی که منکر وجود ملازمه در سلسله علل هستند، وجود ملازمه در سلسله معالیل را نیز منکر هستند؛ اما اگر کسی قاعده ملازمه

در سلسله علل را بپذیرد، آنگاه می‌تواند بحث کند که آیا در سلسله معالیل نیز، حکم عقل می‌تواند کاشف از حکم شرعی باشد یا نه؟

مطالب در سه قسمت عمده ارائه می‌گردد: چارچوب مفهومی، موانع جریان قاعده ملازمه در سلسله معالیل و تطبیقات که در این قسمت آخر چهار تطبیق مهم، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. چارچوب مفهومی

در نگاه اصولیون، مورد حکم عقل، به دو دسته سلسله علل و سلسله معالیل تقسیم شده است. نویسنده، تقسیم‌بندی حکم عقل به موارد سلسله علل و سلسله معالیل، با این الفاظ "سلسله علل" و "سلسله معالیل" را برای اولین بار در تقریرات درس مرحوم نائینی یافته است؛ (خویی، ۱۴۱۸، ج ۱۳، ص ۳۰) هرچند مرحوم آخوند خراسانی در کفایه الاصول، (آخوند خراسانی، ۱۴۰۵، ص ۳۲۱) به این معنا اشاره نموده است که هر حکم عقلی، لزوماً قابلیت ملازمه با حکم شرعی را ندارد؛ البته برخی (استاد شهیدی، <https://B2n.ir/r99167>) این‌گونه تقسیم را به مرحوم میرزای شیرازی نیز نسبت داده‌اند؛ لذا در نگاه اصولیون مورد حکم عقلی به دو دسته سلسله علل و معالیل تقسیم می‌شود که در ادامه به بررسی دقیق‌تر این دو اصطلاح پرداخته شده است.

۱-۱. حکم عقل در سلسله علل

حکم عقل در سلسله علل آن است که عقل، مستقل از حکم شرع، هنگامی که با شیء بماهو شیء مواجه می‌شود، حکم به لزوم انجام‌دادن یا لزوم ترک آن فعل می‌دهد. (علیدوست، ۱۳۹۷، ص ۷۴) در برخی عبارات، حکم عقل در سلسله علل را حکم عقل در رتبه سابق بر درک حکم شرع، دانسته‌اند. (شهیدی، <https://B2n.ir/f22139>) برخی نیز حکم عقل در مرحله درک مصالح و مفاسد را، حکم عقل در سلسله علل احکام بیان کرده‌اند. (شب‌زنده‌دار، <https://b2n.ir/a31487>)

این تعاریف هرچند ارزشمند هستند؛ ولی در پاره‌ای از موارد به‌نحوی اجمال دارند؛ به‌عنوان نمونه منظور، مصالح و مفاسد نفسی است یا اعم از غیری و نفسی است؟ یعنی آیا همین مقدار که حکم شرعی جدیدی توسط عقل کشف شود، کافی است برای اینکه این

حکم عقل در سلسله علل قرار گیرد؛ هرچند متفرع بر مصلحت نفسی نباشد؟ لذا، حکم عقل در باب مقدمه واجب در سلسله علل قرار می‌گیرد؛ زیرا حکم جدیدی کشف می‌شود، هرچند مصلحت نفسی ندارد و به دنبال حکم شرعی قبلی به وجوب ذی‌المقدمه آمده است. از جهت دیگر، ممکن است گفته شود: این حکم عقل به لزوم مقدمه واجب، حکم ابتدایی و بدون ملاحظه حکم شرع توسط عقل نیست و به دنبال حکم وجوب شرعی ذی‌المقدمه، عقل حکم به لزوم اتیان مقدمه می‌کند؛ لذا این حکم عقل در سلسله علل قرار نمی‌گیرد.

بعید نیست نظر جاعلین این اصطلاح به وجود محذورهایی برای جریان قاعده ملازمه بوده است مثل دور، لغویت و تسلسل؛ لذا به نظر می‌رسد تعریف دقیق‌تر حکم عقل در سلسله علل را حکم عقل در غیر ناحیه امثال حکم شرعی بدانیم؛ یعنی حکم در ناحیه کشف حکم شرعی جدید که نه حکم قبلی است و نه حکم عقل در راستای امثال آن حکم قبلی معین؛ درواقع با ملاکی متفاوت حکمی جدید کشف می‌شود. به عبارت دیگر، عقل با درک یک ملاک نفسی متفاوت از ملاک نفسی حکم قبلی، درک وجود حکم دیگری داشته باشد که اطاعت و عصیان مجزا و مستقل نسبت به حکم قبلی دارد؛ البته آنچه مهم است بررسی وجود موانع جریان قاعده ملازمه است هرچند این حکم در سلسله علل یا معاليل باشد؛ زیرا نفس صدق این اصطلاحات منعی ایجاد نمی‌کند به خصوص که تعریف واحدی نیز ارائه نشده است؛ لذا عده‌ای از علما، برخی از احکام عقلی را در سلسله علل قلمداد نموده‌اند و برخی از علمای دیگر، همان حکم عقل را در سلسله معاليل دانسته‌اند؛ به هر جهت مسئله به لحاظ تعاریف و مصادیق مورد اختلاف است.

۲-۱. حکم عقل در سلسله معاليل

اما قسم دیگر حکم عقل، آن است که در سلسله معاليل احکام باشد. حکم عقل در سلسله معاليل آن است که پس از ملاحظه حکم شرع، وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، حکم عقل در سلسله معاليل، هنگامی است که عقل، مستقلاً حکمی نسبت به آن ندارد و باید حکم شرعی وجود داشته باشد تا پس از آن حکم عقل ایجاد شود؛ (علیدوست، ۱۳۹۷، ص ۷۴) به بیانی دیگر، حکم عقل متوقف بر فرض وجود حکم شرعی باشد به گونه‌ای که اگر حکم

شرع مفروض نباشد، حکم عقلی نیز وجود ندارد. این دسته از احکام عقلی، حکم عقل در سلسله معالیل نامیده می‌شود؛ مانند: حکم عقل به وجوب اطاعت و حرمت معصیت مولا که متوقف بر فرض وجود اوامر و نواهی شرعی از جانب شارع است و اگر این اوامر و نواهی از جانب شارع، مفروض نباشند؛ حکم عقل وجود ندارد.

این تعریف نیز به نحوی اجمال دارد، از جمله اینکه هر چند در برخی موارد، حکم عقل به دنبال حکم شرعی می‌آید؛ ولی حکم جدید مستکشف، ممکن است متفاوت از حکم قبلی شرعی باشد؛ لذا از یک طرف این حکم متفرع بر حکم شرعی است؛ لذا طبق این تعریف حکم در سلسله معالیل است ولی می‌توان گفت: این حکم عقل، کاشف از یک حکم شرعی جدید با ملاک و مصلحتی متفاوت است که طبق برخی تعاریف گذشته با درک مصلحت و مفسده، حکم در سلسله علل قرار می‌گیرد. (شب‌زنده‌دار، <https://B2n.ir/a31487>) برای نمونه در مورد تجری این مشکل وجود دارد که در ادامه، به صورت تفصیلی بدان پرداخته می‌شود. همان‌گونه که اشاره کردیم، این گونه ابهامات در تطبیق تعاریف بر مقدمه واجب هم وجود دارد. بعید نیست، تعریف دقیق‌تر این اصطلاح حکم عقل در سلسله معالیل، حکم عقل در ناحیه امثال حکم شرعی بدانیم؛ یعنی حکم عقل در ناحیه کشف حکم شرعی جدید نباشد، بلکه یا کاشف از همان حکم قبلی باشد و یا حکم عقل در راستای امثال آن حکم قبلی مشخص و معین.

۲. موانع جریان قاعده ملازمه در سلسله معالیل

همان‌طور که در مقدمه بیان شد، منظور از حکم عقل در سلسله معالیل، آن است که در رتبه بعد از حکم شرع لحاظ شود؛ به عبارت دیگر، متفرع بر فرض یا وجود امر یا نهی شرعی است. (علیدوست، ۱۳۹۷، ص ۷۴) در قاعده ملازمه در سلسله معالیل، حکم عقل وجود دارد؛ اما، در ابتدا باید یک امر شرعی تصور شود، سپس عقل در آن زمینه حکم دهد؛ به عبارت دیگر، حکم عقل در رتبه متأخر از حکم شرع است. در پذیرش ملازمه در سلسله معالیل، میان علما اختلاف شده است و اشکالاتی بر وجود ملازمه، در سلسله معالیل در کلمات علما بیان شده است: لغویت، تسلسل و دور از مهم‌ترین اشکالات مطرح شده هستند.

۲-۱. لغویت

بعضی از کسانی که قائل به حجیت قاعده ملازمه هستند، وجود ملازمه در سلسله معالیل احکام را نمی‌پذیرند. برای اثبات این مدعا این‌گونه دلیل آورده‌اند که اگر آن دلیل شرعی اول، برای انبعاث مکلف کافی باشد، دیگر نیازی به اثبات ملازمه حکم عقل ناشی از آن دلیل شرعی اول با حکم شرعی دومی نیست و در صورت اثبات حکم شرعی دوم، لغویت جعل لازم می‌آید؛ مثلاً اگر عقل، با فرض وجود اوامری از مولا به حسن اطاعت از این اوامر مولا حکم کند و بپذیریم این حکم عقل، ملازم با حکم شرعی جدیدی باشد به معنای آن می‌شود که در مقابل هر امر شارع، دو امر وجود داشته باشد؛ یکی حکم عقل ناشی از این امر شرعی اول که مکلف را وادار می‌کند به انجام‌دادن این امر شرعی اول و دیگری حکم شرع دوم به انجام‌دادن آن امری شرعی اول؛ در نتیجه حکم شرعی دوم، برای انبعاث مکلف لغو می‌شود؛ (حلی، ۱۴۳۲، ج ۴، ص ۳۶۴؛ گنجی، <https://B2n.ir/u52857>؛ علیدوست، <https://B2n.ir/zh23>) طبق این استدلال، تطبیق قاعده ملازمه در سلسله معالیل لغو است و هیچ اثری ندارد و انجام عمل لغو، قبیح است که صدورش از شارع حکیم، محال است؛ لذا کشف می‌شود که اصلاً حکم شرعی دوم، جعل نشده است. حال که حکم شرعی دوم یقیناً موجود نیست؛ ملازمه حکم عقل با آن نیز بی‌معنا خواهد بود، پس می‌توان گفت: قاعده ملازمه در سلسله معالیل جاری نمی‌شود. باید به این نکته توجه شود که طبق این استدلال، طبق حکم عقل در سلسله معالیل، حکم جدید شرعی که توسط قاعده ملازمه کشف می‌شود باید همان حکم شرعی قبل از حکم عقل باشد و یا در راستای رسیدن به آن والا لغویتی وجود ندارد. به‌عنوان نمونه اگر کسی حکم عقل در بحث تجری را در سلسله معالیل قلمداد کند، اشکال لغویت قابل‌اندفاع است؛ لذا برخی به این اشکال جواب داده‌اند که در همه مصادیق، لغویت رخ نمی‌دهد؛ زیرا مثال‌هایی را می‌توان یافت که در آن‌ها لغویت جریان نداشته باشد؛ مانند حکم عقل به قبح تجری در موارد وجود حجت (اماره یا اصل عملی و یا علم اجمالی)؛ زیرا در این مثال‌ها، می‌توان دو غرض را تصور کرد؛ یک غرض آن است که جعل حرمت کند؛ مانند آن که عمل

متجری را حرام کند؛ غرض دیگر آن است که دو حرمت قرار دهد و دو عقاب در کار باشد (شهیدی، <https://B2n.ir/r99167>)؛ لذا شبهه لغویت برطرف می‌شود.

اشکالی به این کلام قابل طرح است. آیا حکم عقل در تجری در سلسله معالیل است؟ اگر شخصی قائل شود که حکم عقل به قبح تجری در سلسله علل است این اشکال وارد نخواهد بود؛ لذا می‌توان گفت: حکم در سلسله معالیل نمی‌تواند صغرای قاعده ملازمه باشد؛ زیرا موجب لغویت است؛ اما این سؤال که حکم عقل در بحث تجری در کدام سلسله قرار می‌گیرد در قسمت تطبیقات به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد و به نظر می‌رسد که در سلسله علل قرار می‌گیرد؛ زیرا در تجری حکم شرعی جدیدی که کشف می‌شود به لحاظ مصالح و مفاسد با حکم اولی شرعی متفاوت است؛ لذا در حقیقت حکم عقل در راستای کشف مصالح و مفاسد است نه صرف حکم عقل به لزوم اطاعت همان حکم شرعی قبلی؛ بنابراین می‌توان گفت که اشکال لغویت قابل‌پذیرش است و طبق این اشکال، قاعده ملازمه در سلسله علل، قابل تطبیق نیست.

۲-۲. تسلسل

یکی از اشکالاتی که نسبت به ملازمه داشتن حکم عقل با حکم شرع در سلسله معالیل تصور شده است، تسلسل احکام تا بی‌نهایت است. (ابوالقاسم علی‌دوست، ۱۳۹۷، ص ۷۵؛ تجلیل تبریزی و حجت کوه‌کمره‌ای، ۱۴۰۹، ص ۴۵۹؛ سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۳۲؛ نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۴۱۱) تسلسل احکام در صورت وجود ملازمه میان حکم عقل و شرع در سلسله معالیل، این‌گونه تصور می‌شود: پس از فرض وجود حجت بر اوامر یا نواهی از جانب مولا، عقل به حسن اطاعت از این اوامر الهی یا قبح معصیت از این نواهی الهی، حکم می‌کند؛ لکن اگر به سبب قاعده ملازمه، کشف شود که یک حکم شرعی دیگری، جعل شده است، در این هنگام به دنبال همین حکم جدید شرعی، یک حکم عقلی دیگر به حسن اطاعت و قبح معصیت نسبت به این امر جدید تولید می‌شود و اگر این حکم جدید عقلی که در سلسله معالیل هست به‌ضمیمه قاعده ملازمه، کشف از دلیل شرعی جدید داشته باشد، این کشف جدید تسلسل وار ادامه می‌یابد؛ لذا اگر بخواهد قاعده ملازمه در سلسله معالیل وجود داشته باشد، احکام شرعی، تسلسل پیدا می‌کنند و تعداد این دستورات الهی حد و نهایی نداشته باشند و تا بی‌نهایت ادامه یابند که محال است. بعضی بیان کرده‌اند که: اگر تسلسل احکام وجود داشته باشد، عقوبات نیز

متعدد خواهد شد و تا بی‌نهایت ادامه خواهد یافت. (امام خمینی و سبحانی تبریزی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۲۹۷) درحالی‌که واضح است که یک امر مستلزم عقاب‌های متعدد نیست.

۲-۲-۱. بررسی اشکال به کلیت لزوم تسلسل در سلسله معاليل

بعضی از علما به اشکال تسلسل احکام، جواب داده‌اند که این کبری کلیت ندارد و همه مصادیق را شامل نمی‌شود. می‌توان مثال‌هایی یافت که در آن‌ها تسلسل احکام، لازم نیاید؛ مانند: حکم عقل به قبح تجری چه اینکه مخالفت با علم اجمالی باشد و چه مخالفت با اماره؛ (شهیدی، <https://B2n.ir/r99167>) زیرا در هنگامی که تجری حرام شود، دو عقاب و دو حرمت جعل می‌شود و حکم حرمت تجری، یک امر مستقل نسبت به حرمت واقعی محتمل به حساب می‌آید؛ لذا شبهه تسلسل از بین می‌رود.

ممکن است که این جواب موردقبول واقع نشود؛ زیرا تجری اساساً در سلسله معاليل نیست کما اینکه در بحث لزوم لغویت در حکم عقل به قبح تجری در همین مقاله بدان اشاره شد به این بی‌آن که از آنجا که تجری خود یک عنوان مستقل در احکام شرعی می‌تواند باشد و در این صورت متوقف بر وجود یک امر و نهی شرعی سابق نیست، بلکه نفس عنوان تجری لحاظ شده است، ممکن است که در سلسله علل باشد که ملازمه با حکم شرع داشته باشد و محذورات بیان‌شده در قاعده ملازمه در سلسله معاليل را نداشته باشد. کما اینکه در قسمت تطبیقات به آن اشاره خواهد شد؛ لذا می‌توان گفت: اشکال تسلسل در تمام موارد سلسله معاليل وجود دارد؛ البته این سؤال قابل طرح است که اساساً، تسلسل همه‌جا محذور است؟ یعنی بر فرض پذیرش گستردگی تسلسل در سلسله معاليل، آیا این محذوری ایجاد می‌کند؟ به این سؤال در قسمت بعدی پرداخته شده است.

۲-۲-۲. بررسی اشکال به لزوم تسلسل در سلسله معاليل

برخی مانند، آخوند خراسانی و سید محمدکاظم طباطبایی یزدی، معتقد هستند که: شبهه تسلسل نمی‌تواند مانع از قاعده ملازمه باشد؛ زیرا که تسلسل در این مورد، تسلسل در امور اعتباری است و در امور اعتباری، تسلسل محال نیست. تسلسل محال آن است که در امور تکوینی و واقعی باشد نه اعتباری؛ (آخوند خراسانی، ۱۴۱۰، ص ۴۹۳؛ سید یزدی، ۱۴۲۶، ج ۱، ص ۹۵؛ حلی، ۱۴۳۲، ج ۴، ص ۳۶۴) به عبارت دیگر تسلسل در امور واقعی و موجودات خارجی محال است؛ مانند آنکه

وجود «الف» متوقف بر وجود «ب» باشد و وجود «ب» متوقف بر وجود «ج» باشد و به همین صورت تا به آخر برود و به نقطه‌ای ختم نشود چون در امور واقعی است، مستلزم تعدد موجودات غیرمستقل تا بی‌نهایت است که هیچ‌گاه تمام نمی‌شود و به وجود محصل خارجی مستقل ختم نمی‌گردد؛ درحالی‌که بالوجدان با بودن «الف» می‌دانیم که یک علت محصل محقق مستقل در متن واقع موجود است و در فرض قبول تسلسل، این علت موجود نیست؛ لذا محال است، اما در امور اعتباری که قواعد عالم تکوین در آن، جاری نیست و بسیاری از محذورات نیز وجود ندارد، هیچ مانعی ندارد که احکام تا بی‌نهایت تسلسل پیدا کنند و این تسلسل از تسلسل‌های محال به حساب نمی‌آید کما اینکه مرحوم حلی در توضیح جواب به مانعیت تسلسل، این‌گونه بیان نموده‌اند که: هر تسلسلی محال نیست، بلکه تسلسل محال آن است که در علل باشد و در معالیل تسلسل محال شکل نمی‌گیرد. (حلی، ۱۴۳۲، ج ۴، ص ۳۶۴) البته هرچند محذور عقلی بر تسلسل حکم اعتباری وجود ندارد ولی محذور لغویت پابرجاست.

البته باید توجه داشت اگر این تسلسل در مورد دلیل لزوم اطاعت اوامر مولا باشد، محذوری بیش از تسلسل در امور اعتباری را به دنبال دارد؛ زیرا به هر جهت دلیل لزوم اطاعت مولا را باید مشخص کرد. اگر دلیل لزوم اطاعت همان حکم و درک اولیه عقلی باشد مانعی برای تسلسل وجود ندارد؛ ولی اگر دلیل لزوم اطاعت، آن حکم اولی عقل نباشد بلکه بخواهیم به سبب قاعده ملازمه، لزوم آن حکم عقلی را وابسته به یک امر شرعی ملازم با آن بدانیم این تسلسل محال است و صرفاً تسلسل در یک سلسله از احکام اعتباری نیست؛ بلکه در حقیقت، تسلسل در علل لزوم اطاعت است که حقیقتش به همان تسلسل در وجود علل امور واقعی بازگشت دارد که محال است.

بنابراین، می‌توان گفت: هرچند لزوم تسلسل به عنوان محذور گسترده در سلسله معالیل قابل پذیرش نیست؛ ولی در برخی موارد آن مانع محسوب می‌شود و لذا موجب عدم تحقق صغرا برای قاعده ملازمه در سلسله معالیل خواهد بود هرچند این محذور برای همه موارد وجود ندارد.

۲-۳. دور

در مورد اینکه چرا حکم عقل به وجوب اطاعت اوامر مولا و قبح معصیت از نواهی مولا، نمی‌تواند ملازمه با حکم جدید شرعی داشته باشد، مرحوم نائینی دو اشکال مطرح نموده‌اند. اشکال اول: تسلسل بود که در قسمت قبل گذشت و اشکال دیگر: دور است؛ یعنی اگر حکم

عقل به وجوب اطاعت، مستلزم حکم شرعی جدیدی باشد، دور لازم می‌آید. (نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۴۱۱) شاید تصویر دور این‌گونه باشد:

برای مثال، وقتی حکم و درک عقل به لزوم اطاعت اوامر مولا را تصور کنیم، اگر همین درک عقلی کافی نباشد و بگوییم باید به دنبال این درک عقلی به سبب قاعده ملازمه، یک حکم شرعی جدید کشف می‌شود بعد از کشف این حکم شرعی جدید، این سؤال قابل طرح است که دلیل لزوم امتثال این امر شرعی جدید چیست؟ اگر دلیلش درک لزوم اطاعت اوامر مولا توسط عقل باشد، لازمه‌اش این است که آن درک اولیه عقل به لزوم اطاعت مولا، وابسته به درک لزوم اطاعت مولا توسط عقل باشد که این، یک دور صریح است و اگر گفته شود که این درک و حکم عقل در مورد حکم شرعی جدید به سبب قاعده ملازمه، مستلزم حکم شرعی دیگری است، لازمه‌اش تسلسل در علل لزوم اطاعت است که محال است. این دلیل در برخی موارد حکم عقل در سلسله معاليل قابل تطبیق است، مثل بحث لزوم اطاعت از اوامر مولا، ولی اگر کسی حکم عقل در وجوب مقدمه واجب را در سلسله معاليل بداند، این مشکل دور وجود ندارد؛ زیرا اگر از حکم عقل به لزوم مقدمه واجب، کشف یک حکم شرعی جدید شود، معنایش این است که دو حکم شرعی مولوی داریم که هرچند وجوب مقدمه وابسته به وجوب ذی‌المقدمه هست؛ ولی وجوب ذی‌المقدمه کاملاً مستقل از وجوب مقدمه است؛ لذا هیچ‌گونه دوری وجود ندارد؛ پس می‌توان گفت: محذور دور در برخی موارد حکم عقل در سلسله معاليل وجود ندارد.

۳. تطبیقات

پس از آنکه قاعده ملازمه در سلسله علل و معاليل مورد بررسی قرار گرفت، باید توجه داشت که تطبیقات این قاعده سه دسته است؛ دسته اول: مواردی که مسلماً جزء حکم عقل در سلسله علل هستند؛ مانند: حکم عقل به قبح خیانت در امانت، (شهیدی، <https://B2n.ir/f22139>) حکم عقل به قبح افتراء بر خداوند متعال، (انصاری، ۱۴۳۸، ج ۱، ص ۱۲۶) حکم عقل به قبح تطفیف، (نجفی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۸۳؛ تبریزی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۳۸؛ خونی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۲۴۷؛ خویی و توحیدی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۲۱۳) حکم عقل به قبح بیع سلاح به دشمنان دین، (خویی و بجنوردی، ۱۴۲۸، ج ۳۵، ص ۲۹۵) حکم عقل به قبح ارتکاب فعلی که موجب ضرر دنیوی است.

(یزدی، بی‌تا، ص ۱۸۲، ج ۱۲) در تمام این موارد و موارد مشابه این حکم عقل بدون شک در سلسله علل احکام است.

دسته دوم: مواردی است که مسلماً در سلسله معالیل هستند؛ مانند حکم عقل به حسن طاعت و قبح معصیت، (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۳۲؛ شبیری زنجانی؛ یزدی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۱۶؛ نایینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۴۱۱) حکم عقل به دفع ضرر محتمل اخروی، (آملی، ۱۳۸۴، ج ۷، ص ۱۸۲) حکم عقل به مثل قاعده احتیاط عقلی، (موسوی بجنوردی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۰؛ شب‌زنده‌دار، <https://B2n.ir/uk4827>) و حکم عقل به براءت عقلی. (شب‌زنده‌دار، <https://B2n.ir/km8702>)

دسته سوم: موارد اختلافی است که در مورد جایگاه حکم عقل در سلسله علل یا سلسله معالیل اختلاف وجود دارد که در این قسمت برخی موارد آن، مورد بررسی قرار می‌گیرد تا مشخص شود آن حکم عقلی در سلسله علل قرار دارد یا در سلسله معالیل در همین راستا به چهار تطبیق اشاره می‌شود.

۳-۱. تجزّی

دلیل‌های گوناگون، برای اثبات حرمت تجزّی در کتب اصولیون ذکر شده است. از جمله این ادله، قاعده ملازمه است به این بیان که عقل، تجزّی بر مولا را قبیح می‌داند و حکم عقل، ملازمه با حکم شرع دارد؛ در نتیجه حکم شرع، حرمت تجزّی بر مولا است. (امام خمینی و سبحانی تبریزی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۲۹۷؛ علیدوست، <https://B2n.ir/f17723>) البته ممکن است گفته شود، این استدلال مبتنی بر پذیرش حکم عقل به قبح فعل متجری به است و الا اگر صرفاً قبح فاعلی را بپذیریم و بگوییم که شخص متجری از لحاظ عقل، تنها مستحق مذمت است و این کار او کشف از خبث باطن و سوء سریره می‌کند اما حکم عقل به قبح فعلی متجری، مشخص نیست؛ (شیخ انصاری، ۱۴۳۸، ج ۱، ص ۳۹) لذا طبق این ادعا نمی‌توان به سبب قاعده ملازمه، حکم شرعی فعل متجری به را کشف نمود ولی تحقیق در مورد صحت این ادعا از محل بحث خارج است. لذا در فرض وجود قبح فعلی بحث را ادامه می‌دهیم.

در فرض پذيرش حکم عقل به قبح فعلی در تجری، اقوال دو دسته می‌شود؛ دسته اول آن است که حکم عقل، به قبح تجری را از مصادیق حکم عقل در سلسله علل بدانیم؛ لذا ملازمه میان حکم عقل و شرع را قبول کنیم و در نتیجه حرمت تجری ثابت می‌شود؛ (علیدوست، <https://B2n.ir/f17723>) اما دسته دیگر آن است که حکم عقل به قبح تجری را از مصادیق حکم عقل در سلسله معاليل بدانیم؛ لذا وجود ملازمه میان حکم عقل و شرع در این مورد، با مشکلات جریان قاعده ملازمه در سلسله معاليل روبروست؛ لذا حرمت تجری از این دلیل ثابت نمی‌شود. (خویی و بجنوردی، ۱۴۲۸، ج ۱۳، ص ۳۱)

اما دلیل کسانی که تجری را، از مصادیق حکم عقل، در سلسله معاليل می‌دانند، آن است که در تجری، ابتدا باید یک امر شرعی وجود داشته باشد، سپس، تجری نسبت به آن و حکم عقل به قبح آن، تصویر شود تا حکم عقل در سلسله معاليل باشد. به بیانی دیگر، حکم عقل به قبح تجری در سلسله معاليل است؛ زیرا که در رتبه سابق بر حکم شرعی نیست. (همان، ۱۴۲۸، ج ۱۳، ص ۳۱)

اما دلیل علمایی که حکم عقل به قبح تجری را در سلسله علل می‌دانند، این است که خود این تجری بر مولا، یک عنوان مستقلى است که می‌تواند بدون تأخر از حکم شرعی نیز لحاظ شود. به بیانی دیگر لزوماً متوقف بر وجود یا فرض امر و نهی واقعی شرعی قبل از آن نیست؛ زیرا که موضوع تجری، مخالفت با آن چیزی است که اعتقاد به حرام بودن آن است نه حرام واقعی؛ لذا موضوع تجری، در عرض موضوع شرع است؛ لذا حکم عقل در طول حکم شرعی نیست؛ بلکه در عرض حکم شرعی است. (قائینی، <https://B2n.ir/f08274>) طبق این بیان می‌توان گفت حکم عقل در تجری درواقع کاشف از یک حکم مستقل شرعی جدای از حکم متوهم شخص متجری است؛ لذا حکم عقل به قبح فعل مورد تجری در سلسله علل احکام قرار می‌گیرد و طبق نظر افرادی که قاعده ملازمه را در این سلسله می‌پذیرند، حکم شرعی کشف می‌شود.

این نکته قابل توجه است که جایگاه حکم عقل در تجری چه در سلسله علل و چه در سلسله معاليل فی حد نفسه مشکلی ایجاد نمی‌کند زیرا محذورات مطرح شده یعنی دور و تسلسل و لغویت در بحث تجری وجود ندارد کما اینکه برخی از علما به این نکته اشاره نموده‌اند و این گونه بیان نموده‌اند که حکم عقل به قبح تجری و استلزام آن با حکم شرعی، لغویت را به دنبال

نمی‌آورد؛ زیرا هیچ اشکالی ندارد که حکم عقل، برای بعضی‌ها منبعث‌کننده به سمت فعل یا ترک فعل نباشد اما حکم شرع، منبعث‌کننده باشد. چه بسا با وجود ملازمه و اثبات حکم شرعی، از تجری پرهیز کنند. مثال‌هایی نیز در شریعت می‌توان یافت که با این که حکم عقل، وجود داشته است، آن موارد به حسب مولوی حرام شده است؛ مانند حرمت ایذاء مردم، خیانت به امانت، حرمت تجاوز به مردم و حرمت سد راه دیگران و دیگر موارد که حکم عقل وجود دارد و حکم شرعی نیز وجود دارد و از این که حکم شرع وجود دارد لغویتی حاصل نشده است. (علیدوست، <https://B2n.ir/f17723>) درنهایت، تجری چه از مصادیق حکم عقل در سلسله معالیل باشد یا نباشد منعی برای جریان قاعده ملازمه وجود ندارد هرچند بعید نیست حکم عقل در تجری، مصادیقی از مصادیق ظلم باشد و عقل مفسده و قبح آن را درک نموده است و معلوم است که حکم عقل به درک مفسده در رتبه علل احکام هست و در مرحله امتثال و متأخر از حکم شرعی نیست. باتوجه به آنچه گفته شد مشخص شد که این فرمایش برخی از علما (شهیدی، <https://B2n.ir/r99167>)؛ که تجری را در سلسله معالیل در نظر گرفته‌اند، کلام تامی نیست.

۳-۲. وجوب مقدمه واجب

مقدمه واجب، آن چیزی است که واجب متوقف بر آن باشد (مشکینی اردبیلی، ۱۳۷۴، ص ۲۵۵) که انواع مختلفی دارد. در لزوم عقلی مقدمه وجودیه واجب، شبهه‌ای وجود ندارد ولی آیا این حکم عقل به لزوم مقدمه واجب، وجوب شرعی آن را نیز به دنبال دارد یا نه؟ این مطلب مورد اختلاف علماء واقع شده است. (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۷، ص ۲۵) یکی از نکات موردنظر برای پذیرش یا عدم پذیرش حکم عقل در این مسئله، بررسی جایگاه این مطلب است که این حکم در سلسله علل قرار گرفته است یا در سلسله معالیل. برخی آن را در سلسله معالیل قلمداد نموده‌اند. (شهیدی، <https://B2n.ir/f22139>) علت اینکه می‌توان لزوم عقلی مقدمه واجب را در سلسله معالیل دانست، آن است که مقدمه واجب فرع بر وجود امری نسبت به ذی‌المقدمه است. باید از جانب شارع ذی‌المقدمه واجب شده باشد سپس مقدمه، دارای لزوم عقلی بشود؛ لذا در طول حکم شرع و در مرتبه امتثال قرار می‌گیرد.

اما برخی به این بیان اشکال نموده‌اند و تلاش کرده‌اند وجهی بیاورند که این درک عقلی در سلسله علل است زیرا می‌توان حکم عقل به وجوب مقدمه را به عنوان یک امر مستقل،

مورد لحاظ قرارداد و اين قرارگرفتن در سلسله علل هيچ تنافي با متفرع بودن اين حكم عقلي بر حكم شرعي ندارد؛ يعني هرچند درك و حكم عقل به لزوم مقدمه، پس از حكم شرع به وجوب ذي‌المقدمه است؛ ولي باز مي‌توان گفت اين درك عقلي در سلسله علل است؛ (عليدوست، <https://B2n.ir/f17723>) زيرا معيار اصلي قرارگرفتن حكم عقلي در سلسله معاليل، ترتيب حكم عقل بر حكم شرعي نيست؛ بلكه عدم درك حكم جديد است؛ لذا در اين مورد باتوجه به درك حكم جديد مجزا از حكم شرعي وجوب ذي‌المقدمه، اين درك و حكم عقل در سلسله علل واقع هست نه معاليل.

اين اشكال قابل مناقشه است؛ زيرا تعريف دقيقی از سلسله علل و معاليل ارائه نشده است و همان‌طور كه قبلاً اشاره شد، ممكن است گفته شود دليل اصلي تقسيم‌بندي مورد احكام عقلي به دو سلسله، امكان جريان قاعده ملازمه هست و چون شبهه لغويت در اينجا قابل طرح است؛ لذا بعيد نيست طبق نظر جاعلين اين اصطلاحات، اين حكم در سلسله معاليل قرار گيرد. به عبارت ديگر در واقع حكم عقل در باب مقدمه واجب، حكمي در ناحيه امثال اوامر مولا است كه حاكم مستقل در اين ناحيه عقل است كمالينكه مرحوم آخوند بدان اشاره دارد (آخوند خراساني، ۱۴۰۵، ص ۳۲۱) و نيازي به كشف حكم شرعي نيست و يا اساساً امكان كشف نيست؛ چون به سبب شبهه لغويت اساساً حكم شرعي جعل نشده است؛ و اين درك عقل نه كاشف از يك مصلحت مستقل است كه گفته شود در مسير درك مصلح است و نه منجزكننده حكم ديگري است؛ لذا شبهه لغويت وجود دارد؛ لذا درك عقل به لزوم انجام مقدمه واجب را در سلسله معاليل مي‌دانيم كمالينكه خود ايشان در موضعي ديگر، اين نظر را پذيرفته‌اند و حكم عقل در بحث مقدمه واجب را در سلسله معاليل قلمداد نموده‌اند (عليدوست، ۱۳۹۷، ص ۱۵۳ و ۱۵۶) ولي نکته مهم‌ترى كه در اين زمينه وجود دارد اين است كه به هرجهت محذور لغويت در اينجا وجود دارد لذا حتى اگر ادعا شود اين حكم عقل در سلسله علل است ولي باز اشكال مهم لغويت وجود دارد لذا مجرى قاعده ملازمه نيست.

۳-۳. دوران بين تعيين و تخير

دوران بين تعيين و تخير، زمانی رخ مي‌دهد كه شك در متعلق تكليف باشد يعني مي‌دانيم اصل تكليف مشخص است ولي نمي‌دانيم متعلق تكليف يك شىء خاص به شكل معين است و يا اينكه متعلق تكليف

چند شیء به نحو بدلی است یعنی یکی از این موارد مسقط تکلیف است؛ مانند آن که در کفاره افطار روزه ماه مبارک رمضان، شک وجود داشته باشد میان این که آیا عتق رقبه معیناً واجب است یا مخیر میان عتق رقبه و دیگر خصال کفاره است؟ در اینجا ادعا می شود که عقل حکم به امثال محتمل التعین می کند (شیخ انصاری، ۱۴۳۸، ج ۲، ص ۳۵۷ و ۳۵۸) و این حکم عقل از باب احتیاط است؛ زیرا با امثال محتمل التعین قطعاً تکلیف امثال می شود اما با امثال دیگر افراد، یقین به امثال حاصل نمی شود. برخی از علما از تکلیف معین برائت جاری نموده اند و حکم در مسئله را تخییر دانسته اند. (خویی و واعظ الحسینی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۵۲۲) مسئله دوران بین تعیین و تخییر از موارد حکم عقل در سلسله معالیل است؛ زیرا که حکم عقل در این مورد در مرتبه امثال امر شرعی است و هرگاه حکم عقل، در مرتبه متأخر از حکم شرعی باشد در سلسله معالیل است. تفاوت در حکم مسئله که برخی قائل به برائت و برخی قائل به تخییر شده اند، ضرری به حکم عقل در سلسله معالیل نمی زند؛ زیرا که طبق هر دو مورد، حکم عقل در مقال امثال اوامر شرعی است نه درک مصالح و مفاسد.

برخی به محقق اصفهانی نسبت داده اند که ایشان قاعده ملازمه را قبول ندارند؛ زیرا که صغری آن قابل احراز نیست. (ابوالقاسم علیدوست، ۱۳۹۷، ص ۱۲۳) ناقل در ادامه به مرحوم اصفهانی اشکال نموده اند که شما از یک سو قائل هستید که نمی شود برای قاعده ملازمه، صغریایی احراز کرد و از یک سو در مسئله دوران بین تقلید از اعلم و غیر اعلم، حکم به وجوب تقلید از اعلم داده اید و این را مستند به عقل دانسته اید؛ لذا بر مبنای عدم امکان احراز صغری برای قاعده ملازمه، پایبند نبوده اید. (همان، ۱۳۹۷، ص ۱۲۷) به عبارت دیگر اگر مرحوم اصفهانی قبول دارند که مشکل تمسک به قاعده ملازمه، عدم امکان صغری است، نباید در هیچ موردی به این قاعده تمسک کنند؛ در حالی که در مسئله تقلید از اعلم با توجه به حکم عقل و قاعده ملازمه، حکم به وجوب تقلید از اعلم نموده اند.

اما این ایراد بر محقق اصفهانی وارد نیست؛ زیرا که دوران امر بین تقلید از اعلم و تقلید از غیر اعلم و حکم عقل به وجوب تقلید از اعلم، از مصادیق دوران امر بین تعیین و تخییر است و از آنجا که این مورد از موارد حکم عقل در مرتبه امثال است، در سلسله معالیل است و ملازمه با حکم شرع ندارد. مستشکل گمان نموده اند که: حکم عقل در دوران بین تعیین و تخییر از موارد سلسله علل هست؛ لذا آن را به عنوان یکی از صغریات قاعده ملازمه در نظر گرفته اند و به مرحوم

اصفهانى اشكال نموده‌اند؛ ولى اين اشكال وارد نيست؛ زيرا مرحوم اصفهانى مى‌توانند بگويند كه اين حكم عقل اساساً نمى‌تواند صغرى قاعده ملازمه باشد؛ زيرا در سلسله علل نيست و درواقع اين حكم عقل در مقام امثال است كه حاكم مستقل در اين مقام امثال، عقل يا عقلا هستند و به‌هيچ وجه به دنبال كشف حكم شرعى نيستيم و الا به محذوراتى مثل دور يا تسلسل و يا لغويت مطرح شده در بحث سلسله معاليل مبتلا خواهيم شد.

۳-۴. انسداد از باب كشف و حكومت

اگر دسترسى به احكام واقعى، از طريق علم و علمى مىسر نباشد، انسداد پديد مى‌آيد و به قائل آن انسدادى، اطلاق مى‌شود. (مشكينى اردبيلى، ۱۳۷۴، ص ۸۹) انسداد در طى مقدماتى به اثبات مى‌رسد. بر اساس تفاوت درنتيجه انسداد به دو بيان، انسداد از باب كشف و انسداد از باب حكومت تقسيم مى‌شود. انسداد از باب حكومت آن است كه پس از تماميت مقدمات انسداد، عقل حكم مى‌كند كه بايد طبق ظنون عمل شود؛ اما انسداد از باب كشف آن است كه پس از تماميت مقدمات انسداد، كشف مى‌شود كه شارع ظنون را حجت قرارداده است. (همان، ۱۳۷۴، ص ۹۰) در موارد حكم عقل در انسداد از باب حكومت، آيا اين حكم عقلى در سلسله معاليل است يا سلسله علل؟ از آنجا كه حكم عقل در انسداد از باب حكومت در مرتبه امثال است، حكم عقل در سلسله معاليل است و در سلسله علل احكام شرعى نيست؛ زيرا كه ابتدا احكامى فرض شده‌اند و سپس نسبت به امثال همان احكام، عقل حكم مى‌كند كه از طريق ظن حركت كند زيرا كه علم نمى‌تواند داشته باشد.

اما در انسداد از باب كشف، كشف مى‌شود كه شارع ظنون را حجت قرار داده است. باتوجه به اينكه اين حكم عقل، در ناحيه امثال نيست؛ بلكه در ناحيه كشف اوامر است لذا مى‌توان گفت در سلسله معاليل قرار ندارد؛ زيرا باتوجه به اين حكم عقل، حجيت اين ظنون به عنوان طرق معتبر و مجعول از جانب شارع مقدس كشف مى‌شود كه قطعاً اين حكم عقل، نسبت به احكام مفروض به علم اجمالى، حكمى متفاوت است؛ زيرا اين حكم عقلى وجوب تبعيت از ظنون به عنوان راه معتبر و مشروع، يك وجوب غيرى است كه درواقع حجيت يك طريق است؛ ولى آن احكام مفروض به علم اجمالى، احكامى نفسى كه توسط اين طرق

معتبر کشف می‌شوند؛ لذا هرچند این حکم عقلی (حجیت ظنون)، متفرع بر حکم شرعی (احکام مفروض به علم اجمالی باتوجه به مقدمات دلیل انسداد) است؛ ولی حکمی متفاوت با حکم شرعی اولیه مفروض است و در مقام امثال آن حکم اولیه ایجاد نشده؛ بلکه طریق کشف آن احکام اولیه است لذا می‌توان گفت این حکم عقل، در سلسله علل قرار دارد و لذا از این جهت بُعدی برای قرارگرفتن به عنوان صغری قاعده ملازمه وجود ندارد.

البته حتی اگر این حکم را به سبب متأخر بودن از حکم شرعی معلوم بالاجمال، در سلسله معالیل احکام شرعی قلمداد کنیم؛ ولی باز هم می‌توان آن را صغرای قاعده ملازمه قرار داد؛ زیرا محذورات متصور در مورد سلسله معالیل وجود ندارد؛ زیرا عمده مشکل لغویت است که در این مورد، لغویتی حاصل نمی‌شود؛ زیرا در صورت کشف حکم جدید شرعی به حجیت این طرق ظنی، می‌توان مفاد آن را به عنوان حکم شرعی به شارع مقدس نسبت داد برخلاف حالتی که این طریق معتبر نباشد که صرفاً از باب احتیاط، عقل حکم دارد.

۴. نتیجه‌گیری

حکم عقل را می‌توان به دو دسته حکم در سلسله علل، مثل حسن عدل و حکم در سلسله معالیل مثل حسن امثال اوامر مولا تقسیم‌بندی نمود. منظور از حکم عقل در سلسله علل، حکم عقل در غیر ناحیه امثال حکم شرعی است؛ یعنی حکم عقل در ناحیه کشف حکم شرعی جدیدی که نه حکم شرعی قبلی است و نه به حکم عقل در راستای امثال همان حکم شرعی قبلی است. حکم عقل در سلسله معالیل غیر از این موارد است.

بر فرض پذیرش کاشفیت حکم عقل در سلسله علل از حکم شرعی و جریان قاعده ملازمه در این سلسله این نکته را باید توجه داشت که حکم عقل در سلسله معالیل به سبب لغویت، نمی‌تواند به عنوان صغری قاعده ملازمه قرارداد شود؛ لذا قاعده ملازمه در سلسله معالیل جاری نمی‌شود. البته محذورات دیگری نیز برای عدم جریان قاعده ملازمه در سلسله معالیل مطرح شده از جمله تسلسل و دور که کلیت ندارد. برخی تطبیقات مهم حکم عقل در سلسله علل و معالیل بحث تجری، مقدمه واجب، دوران بین تعیین و تخییر و انسداد هست. در تجری حکم عقل را در سلسله علل دانستیم و قاعده ملازمه را جاری دانستیم برخلاف حکم عقل در مقدمه واجب و دوران بین تعیین و تخییر. در مورد انسداد هم قائل به تفصیل شدیم.

منابع

* قرآن كريم

۱. آخوند خراسانى، محمدكاظم بن حسين (۱۴۰۷). فوائد الأصول. تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامى. مؤسسة الطبع و النشر.
۲. آخوند خراسانى، محمدكاظم بن حسين (۱۴۰۹). كفاية الأصول. قم: مؤسسه آل البيت.
۳. آخوند خراسانى، محمدكاظم بن حسين (۱۴۱۰). درر الفوائد فى الحاشية على الفرائد. تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامى. مؤسسة الطبع و النشر.
۴. انصارى، مرتضى بن محمدامين (۱۴۳۸). فرائد الأصول. قم: مجمع الفكر الإسلامى.
۵. تبريزى، جواد (۱۳۸۹). إرشاد الطالب فى شرح المكاسب. قم: دار الصديقة الشهيدة عليها السلام.
۶. بحراني، يوسف بن احمد (۱۳۶۳). الحدائق الناضرة فى أحكام العترة الطاهرة. قم: مؤسسة النشر الإسلامى.
۷. تجليل تبريزى، ابوطالب و حجت كوهكمراهى، محمد (۱۴۰۹). كتاب البيع. قم: مؤسسة النشر الإسلامى.
۸. تونى، عبدالله بن محمد (۱۴۱۵). الوافية فى أصول الفقه. قم: مجمع الفكر الإسلامى.
۹. حلى، حسين (۱۴۳۲). أصول الفقه. قم: مكتبة الفقه و الاصول المختصه.
۱۰. خمينى، سيد روح الله؛ سبحانى تبريزى، جعفر (۱۴۲۳). تهذيب الأصول. قم: مؤسسه تنظيم و نشر آثار الإمام الخمينى (قدس سره).
۱۱. خويى، سيد ابوالقاسم؛ بجنوردى، مرتضى (۱۴۲۸). موسوعه الامام الخوى. قم: مؤسسه احياء آثار الامام الخوئى.
۱۲. خويى، سيد ابوالقاسم؛ واعظ الحسينى، محمد سرور (۱۴۲۲). مصباح الأصول. قم: مؤسسة احياء آثار الامام الخوئى.
۱۳. خوئى، سيد ابوالقاسم (۱۴۲۹). محاضرات فى الفقه الجعفرى. قم: مؤسسة دائرة معارف الفقه الاسلامى.
۱۴. خويى، سيد ابوالقاسم؛ و محمدعلى توحيدى. (۱۴۱۲). مصباح الفقاهة فى المعاملات. بيروت: دار الهادى.
۱۵. سبحانى تبريزى، جعفر. (۱۳۸۸). الوسيط فى أصول الفقه. قم: مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام.
۱۶. سبحانى تبريزى، جعفر. (۱۴۱۴). المحصول فى علم الأصول. قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.
۱۷. سبحانى تبريزى، جعفر. (۱۳۸۷). الموجز فى أصول الفقه. قم: مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام.

۱۸. شبیری زنجانی، سید موسی؛ یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم (بی تا). کتاب نکاح. قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.
۱۹. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۹۷). فقه و عقل. قم: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامية.
۲۱. مشکینی اردبیلی، علی (۱۳۷۴). اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها. قم: نشر الهادی.
۲۲. مظفر، محمدرضا (۱۴۳۰). أصول الفقه. قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
۲۳. موسوی بجنوردی، محمد (۱۳۷۹). قواعد فقهیه. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۲۴. نایینی، محمدحسین؛ خوئی، سید ابوالقاسم (۱۳۵۲). أجود التقريرات. قم: کتابفروشی مصطفوی.
۲۵. نجفی، هادی (۱۳۸۷). الآراء الفقهية. اصفهان: مهر قائم.
۲۶. یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم؛ آملی، محمدتقی (۱۳۸۴). مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی. قم: مكتبة ولی العصر.
۲۷. یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم (۱۴۲۶). حاشیه فرائد الأصول. قم: دار الهدی.

منابع اینترنتی

۲۸. شهیدی، محمدتقی، <https://B2n.ir/f22139>
۲۹. شب‌زنده‌دار، محمد مهدی، <https://B2n.ir/a31487>
۳۰. گنجی، مهدی، <https://B2n.ir/u52857>
۳۱. قائمی نجفی، محمد، <https://B2n.ir/xr5148>
۳۲. علیدوست، ابوالقاسم، <https://B2n.ir/f17723>